

بیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

هرکس عمل ناشایست

انجام دهد او را با

سوزش و اذیت

ببازارید!

قرآن سوره نسا- ۱۶

زنانی که عمل زشت کردند

اگر ثابت شد، تاهنگام

مرگ در خانه خود آنها را

زندانی کنید!

قرآن سوره نسا- ۱۵

شماره ۳۵ - تیر ماه سال ۲۷۱۷ ایرانی
جولای ۲۰۰۸ میلادی - ۱۳۸۷ تحمیلی عربی

پیامی بزرگ

در نامه‌ای کوچک از استاد شجاع‌الدین شفا

دوستان گرامی، شماره ۳۴ نشریه‌ی بیداری را با خوشوقتی بسیار دریافت داشتم، بدون تعارف باید بگویم که هم ابتکار شما و هم اظهار نظرهای مهرآمیز شماری فراوان از دوستانی شناخته و ناشناخته مرا واقعاً شگفت زده کرد.

این نامه را امروز برای سپاسگزاری از شما و از این دوستان نمی‌نویسم، زیرا ملاحظت و محبت همگی شما از حد «تشکر» فراتر رفته است. اگر می‌نویسم برای تأکید نهادن بر اهمیت راه مشترکی است که جملگی ما در این سالهای پرتلاطم بدان رفته‌ایم و همچنان می‌رویم، و آن راه وابستگی به ارزش‌های جاودانی فرهنگ ایرانی است و ادای احترام به میراثی که این فرهنگ کهن در طول سده‌ها به ما سپرده است و مانیز آن را به نسل‌هایی دیگر خواهیم سپرد. این همان راهی است که گنجینه داران این فرهنگ والا از ۱۴ قرن پیش تا به امروز، قرنی پس از قرن دیگر و نسلی پس از نسل دیگر، با پذیرش همه قربانی‌ها و همه رنج‌ها و نابسامانی‌ها بدان رفته‌اند، و آنچه امروز در همین بیداری به چاپ رسیده است بازتاب شکوه‌مندی از پویایی و شکست‌ناپذیری همین فرهنگ است.

عصر روشنگری ایران ما خیلی دیرتر از قرن فروغ اروپای نو آغاز شد، در عوض پویایی و قاطعیت آن بیشتر بود. شما در نشریه خود از گروهی از نام‌آوران قدر اول این جنبش روشنگری یاد کرده‌اید، ولی میدانیم که شمار واقعی این فروغ‌آوران بسیار و بسیار بیشتر از این است. و یکی از رسالت‌های بنیادین امروز ما درست همین است که هرچه بیشتر در گسترش کمی و کیفی این روشنگری و روشنگران بکوشیم، ولو اینکه در شرایطی چون شرایط امروز همه وزنه‌های اهریمنی پول و زور در کفه ترازوی خفاشان نیمه شب قرار گرفته باشد. آنچه من از ورای اظهار نظرهای جملگی نویسنده‌گان شماره ۳۴ بیداری خواندم، اعلام آمادگی مشترک آنها در پیشبرد همین پیکار سرنوشت‌ساز روشنایی و تاریکی بود که از دیر باز سنگ زیر بنای فرهنگ ملی ما بوده است. راه منطقی نسلی که رسالت بازسازی ایران فردا را به عهده دارد همین است که این بازسازی را بر پایه دستاورد‌های شگفت‌آور دانش و بینش هزاره سوم انجام دهد، و نه بر مبنای بازگشت به دوران ظلمت هزاره اول، زیرا برای واپس‌گرایی و تعصب و جهالت در جهانی که اکنون ساخته می‌شود جای باقی نمانده است. با بهترین درودها پاریس، اول ژوئیه ۲۰۰۸ شجاع‌الدین شفا

دکتر م - مهر آسا

بررسی و تأملی در کتابهای مشهور به آسمانی (بخش ۶)

فتنه‌ی خمینی که سرانجام به پیاده کردن حکومت اسلامی منجر شد، جدا از زیان‌های پُر شمارش، میوه‌ای به بار آورد و پیامدی داشت که بسیار نیکو و تأثیرگذار بود. این پیامد تحولی است که در باورهای دینی انبوهی از هم میهنان پیدا شده است. دین اسلام با حمله‌ی اعراب به ایران و با استفاده از زمینه‌ی ناامنی و ناخوشنودی‌ی ایرانیان از وضع ناهنجار چند دهه‌ی پایانی سلسله‌ی ساسانیان به زور شمشیر عرب‌های راهزن، به ایران و ایرانی تحمیل شد. خمینی پس از قرن‌ها که دین اسلام سیاسی از جوامع و حکومت مسلمانان جدا شده بود دین را دوباره در مرکز زندگی نهاد و مذهب شیعه را قاتق نان سفره‌ی اندیشه‌ی مردم کرد؛ و به این وسیله ایرانیان بهتر و بیشتر از پیش مزه‌ی ناپسند این طعام را دریافتند. در نتیجه آگاهان و روشن بینان، مجبور شدند به نقد آئینی بپردازند که دوباره ستون اصلی سیاست و حکومت شده است.

بدیهی است در نقد ادیان، بهترین کار آن است که به سراغ منبعی که ریشه‌ی دین است و ساختمان بر آن نهاده شده است رفت. البته از خواندن قرآن به همان زبان عربی برای کسانی که با این گویش ناآشنایند، چیزی دستگیر نمی‌شود؛ و باید ترجمه‌ی قرآن را خواند.

ما سالها این کتاب عربی را با رغبت خویش و یا به فرمان آئین و کیش، طوطی وار خوانده‌ایم بدون آنکه معنا و مفهومش را بدانیم. چون کتاب قداست، داشت و لمس آن مستلزم پاکی و طهارت آدمی بود، کسی تمایلی به خواندن کتاب که در رف بالای اطاق‌ها

- زنانی را که به خواست مردان عمل نمی‌کنند،

نخست نصیحت، سپس قهر و آخر سر با کتک بزنید

- مردانی که به خواست زنان خود عمل نمی‌کنند،

اشکالی ندارد، بین خود سازش کنند!

- کسی را که خداگمراه کند راهی برای هدایت او

پیدا نمی‌کنی قرآن - نسا - آیه‌های ۱۲۸ و ۸۸ و ۳۴

متلک نبرانید و «نگوئید راعنا بگوئید انظرنا...» و در آخر آیه هم گفته است کافران عذابی سخت دارند!!

بررسی و غور در آیات قرآن به گونه‌ای بسیار روشن نشان میدهد که «الله» خدائی که محمد به عنوان خالق و پروردگار عالم معرفی می‌کند، کارش در آن بیست و سه سال تنها رتق و فتق امور آن حضرت و زنان حرمسرای او بوده است.

در این بررسیها، مسئله این است اگر شریعتمداران معمم و مکلا قبول می‌کردند که این کتاب نوشته‌ی محمد است، ما را ایراد و سخنی با آنان نبود. اما این حضرات، این کتاب را بدون توجه به این همه کاستی‌ها، و با وجود این همه نشانه‌ها، «کلام‌الله» می‌شناسند و تبلیغ می‌کنند.

سورة سوم، «آل عمران»

این سوره‌ی طولانی نیز که شامل ۲۰۰ آیه است، در مدینه نوشته شده است و نام «آل عمران» را نیز به این علت گذاشته‌اند که در آن اشاره به عمران پدر موسی شده است و مطالب تورات را به زبان عربی بازگو کرده و جا به جا، مطالب سوره در ذم و فحش و ناسزا به یهود و نصاراست. آیه نخست «الم» است که هیچ معنایی ندارد و همچنان که در شماره‌های پیش اشاره شد، مؤمنان آن را اسرار الهی می‌گویند که همچنان سر بسته مانده است! از آیه دوم تعریف و تمجید از «الله» آغاز می‌شود و مطابق معمول قرآن، خدا مرتب از خودش تعریف و توصیف می‌کند.

آیه ۷: اوست خدائی که قرآن را به تو فرستاد که برخی از آن کتاب، آیات محکم است که آنها اصل و مرجع سایر آیات کتاب خواهد بود. و برخی دیگر آیاتی است متشابه، تا آنکه گروهی که در دلشان میل به باطل است، از پی متشابه رفته و امتحان شوند؛ تا به تأویل کردن آن در دین، راه شبهه و فتنه‌گری پدید آرند. در صورتی که تأویل آن را کسی جز خدا نداند. و اهل دانش گویند ما به همه‌ی آن کتاب گرویدیم؛ که همه‌ی محکم و متشابه قرآن از جانب پروردگار ما آمده و بر این دانش و بر این معنی تنها خردمندان عالم آگاهند» (قرآن ترجمه الهی قمشه‌ای؛ و نقطه‌گذاری از من است)

دقت فرمائید خدا می‌گوید ما دو گونه سخن محکم و متشابه را برای آن فرستادیم تا مردم را فریب دهیم و کسانی که در قبول مسائل دین اما و اگر می‌کنند، ندانسته متشابهاات را پیش خود تأویل کنند و به کار برند و سبب فتنه‌گری شوند...!! واقعاً جل الخالق! آیا نباید پرسید:

۱- این چگونه خالق است که مخلوقش را نمی‌شناسد و برای پی بردن به کنه ذاتشان معما و پازل مطرح می‌کند...؟ یا اگر می‌شناسد، می‌خواهد آنها را فریب دهد؟

۲- مگر منظور خدا از ارسال پیامبر هدایت مردمان است یا گمراهی آنان؟! این چه پروردگاری است که در راه مخلوقاتش دام فریب و مکر می‌نهد و باعث لغزش و گمراهی آنان می‌شود؛ و در آخرت نیز مطابق همین دام‌ها که خود در راهش نهاده است، او را مجازات

گذاشته میشد نداشت؛ و حتا عامه‌ی مردم با نوعی هراس به آن می‌نگریستند؛ و می‌کوشیدند تا حد ممکن خود را آلوده‌اش نکنند. به دلیل همین عدم دسترسی، تصور اینکه این کتاب چنین محتوایی سست و بی‌ربط داشته باشد، در ذهن نمی‌گنجید. علت احترام همراه با واهمه در این بود که مطابق ادعای مطرح در خود کتاب، کل نوشته را به «خدائی» که خالق جهان است نسبت داده‌اند. از این رو برای آدمی ممکن نبود تصور کند خدا مهمل و دروغ هم گفته است. ادعای کلام‌الله بودن جرئت نزدیک شدن برای درک مفهوم و دریافت معنای مطالب را از خواننده می‌گرفت.

اما علی‌رغم عدم اطلاع مسلمانان از مفهوم این کتاب، عربی‌دانهای بی‌طرف غیر مسلمان که قید اسلام برگردنشان نبود، به ناهمگونی و مغالطات این کتاب پی برده بودند و می‌دانستند ادعای مسلمانان نسبت به فصاحت و بلاغت، و شامل و کامل بودن معنا و مفهوم قرآن به چه اندازه غلوآمیز و دور از حقیقت است؛ و اغلب در باره‌اش کتاب و مقاله هم می‌نوشتند. اما مسلمانان با چنان تقدسی با آن برخورد می‌کردند که راه هرگونه ایراد و انتقاد را مسدود می‌کرد.

قرآن کتابی است به زبان عربی که مشخصاً برای عرب‌ها نوشته شده است و فرمان‌ها و پندهایش مطابق فرهنگ آن مردم در شبه جزیره‌ی عربستان در آن زمان است و اغلب دستورهایش قبیله‌ای، محلی و مربوط به آداب و رسومی است که میان اعراب نجد و حجاز جاری بوده است. مثلاً نگاه کنید به این آیه:

آیه ۱۰۴ از سوره بقره:

«یاایهاالذین آمنوا لاتقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا وللکافرین عذاب الیم»

«ای مسلمانان، نگوئید راعنا (رعایتمان کن) بلکه بگوئید انظرنا (نگاهمان کن) و بشنوید و کافران عذابی سخت دارند»

«راعنا» دو گونه معنا دارد. اگر از ریشه‌ی «رعی» باشد یعنی رعایت کردن و نگهداری کردن و حتا چوپانی کردن. اگر از ریشه «رعن» باشد یعنی احمق کردن و خر کردن.

به‌هنگامی که محمد برای مردم در مسجد سخن می‌گفته، چون عادت داشته که تنها به یک جهت نگاه کند، دیگر شنوندگان در مسجد برای اینکه توجهش را به خود جلب کنند، می‌گفتند یا محمد «راعنا» یعنی ما را هم رعایت کن. یهودیان و جوانان شوخ و بذله‌گوی مدینه از معنای دوگانه‌ی این لغت استفاده کرده و میان کوچه و بازار چو انداخته بودند که مردم به محمد می‌گویند: «ما را خر کن...» و چون حضرت آگاه شد، برای خنثا کردن موضوع، آیه‌ای صادر فرمود که خطاب به من «راعنا» نگوئید، «انظرنا» بگوئید.

موضوع ساده است؛ با توجه به کار اعراب در مسجد، نوعی متلک گوئی بین مردم رایج شده که بر حضرت محمد گران آمده و خواسته است جلو آن را در افواه بگیرد. اما «الله» چه اندازه بی‌کار باید بوده باشد و چه مسائلی در بارگاه و عرشش مهم و مطرح بوده است که کار جهان را رها کرده و جبرئیل را راه انداخته تا از آسمان به زمین آید و این دستور را به محمد بدهد تا به اهالی محترم مدینه ابلاغ شود: میان کوچه و بازار

دکتر ناصر انقطاع

ای روستایی ساده دل، ای بانوی خرافاتی،
و ای پیشه ور کم مایه.

چرا، آخوندهای مفت خور را میلیاردر می‌کنی؟!

چند روز پیش، یکی از همکاران آخوندها بنام «پالیزدار» (روشن نیست با چه انگیزه‌ای!) پته‌ی نزدیک به پنجاه تن از سردمداران رژیم «خون و مرگ و دزدی» را روی آب انداخت و با نام و نشان، دزدی‌های آنها را فاش کرد.

در خور نگرش است که در این رسواگری، از همه‌ی دزد های رژیم نام برده نشده، و تنها نزدیک به پنجاه تن برجسته‌های آنها را رسوا کرده است، و آنهایی را نام برده، که دزدی‌های شان از میلیاردها دلار و تومان گذشته است.

در میان آنها نام «عباس واعظ طبسی» و پسرش «ناصر واعظ طبسی» را آورده است.

واعظ طبسی کیست؟ او، آخوند بیمایه‌ای است که به یاری زد و بند با روح‌الله خمینی، و علی‌خامنه‌ای پُردرآمدترین دکان آخوندی ایران «آستان قدس رضوی» را در چنگ خود گرفته است.

آستان قدس رضوی، به برکت بی‌دانشی، ساده‌اندیشی، ناآگاهی و خرافه پرستی آدم‌های ساده‌دلی چون روستاییان، پیشه‌وران، و آدم‌هایی چون این‌ها، که هر چند گاه یکبار به زیارت «مُرده» می‌روند، و او را جای خدا می‌نشانند، و از او (که در دوران زندگی خود، تا بدانجا آگاهی نداشت که بدانگونه که آخوندها خود می‌گویند، ندانسته انگور زهرآگین را خورد، و مُرد)، درخواست درمان بیماری!! گشایش کارا و زندگی فراخ می‌کنند، و نمی‌اندیشند که او، در دستگاه آفرینش هیچ کاره است.

بهر روی مردم ساده‌اندیش به‌هنگام زیارت!! مثنی پول زحمت کشیده‌ی خود را به‌درون ضریح می‌ریزند، و در دل گمان می‌کنند که بیمارشان، یا بیماری‌شان، بهبود می‌یابد، و یا کار و پیشه‌شان گسترده، و پُر خریدار خواهد شد.

به گفته‌ی دیگر، با ریختن پول به‌درون ضریح، به گمان خود، با خدا به سوداگری می‌پردازند!! اینها غافلند از اینکه «حضرت آیت‌الله‌ریمن طبسی» هر چند گاه که ضریح آکنده از پولهای مفت می‌شود، در ضریح را می‌گشاید، و پول‌ها را دسته می‌کند، و بخشی از آن را سهم رهبر کرده، بخش کوچکی از آن را به مفت خورهای دستاربنده پیرامون خود می‌دهد. تا آنها پیوسته بخورند و بچه‌پس بیندازند و بخش بزرگ مانده را به صندوق شخصی خود می‌ریزد.

در خور نگرش است که آدم‌هایی چون «این آخوند» نه تنها خود، تا گلو پول مفت مردم را می‌خورند، بلکه زمینه را برای فرزند (یا فرزندان) خود آماده می‌کنند، تا پس از مرگشان، مانده در صفحه ۴

می‌کنند؟! این چه خالق است به جای پند و راهنمایی، تله می‌گذارد و آدرس غلط می‌دهد؟! این دیگر آفریدگار مردم نیست، این حاکمی است که از راه فریفتن، مخالفان خود را شناسائی کرده و سپس به مجازات و تنبیهشان اقدام می‌کند. می‌گوید فقط عالمان و دانایان می‌فهمند من چه می‌گویم؛ و واضح است که منظور از دانایان و عالمان نیز نابخردان متعددی است که ایمان آورده‌اند. زیرا بی‌تردید آن که داناست درک مطلب می‌کند و به این مغلظه‌ها پی می‌برد؛ و آن که دریست و کورکورانه هر ادعائی را بپذیرد، جاهل است.

اگر آخوند‌ها و شریعتمداران با تعصب کور و یا عدم فهم مطلب این بندبازی‌های «الله» را نادیده بگیرند، بر آنها حرجی نیست. زیرا دین دکان است و شریعت کالای این دکان و آخوند فروشنده؛ اما آقایان و بانوان دکتر و مهندسی که به جای تحقیق در رشته‌ی تحصیلی خود به غور و تفحص در دین اسلام و قرآن رو کرده‌اند و برخی مدعی‌اند چهل سال از عمرشان را در تبیین و تفسیر قرآن تلف فرموده‌اند، چه پاسخی در مقابل گفته‌های این خالق که خود می‌گوید من گمراه کننده‌ام دارند؟!

این سوره نیز همانند سوره بقره سراسر درشتی، ایراد و ناسزا به یهودیان و مسیحیان است که چرا دست از دین اجدادی نمی‌برند و به‌آئین محمد نمی‌گروند.

آیه ۱۹: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مَن بَعَدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

«به حقیقت دین مورد قبول نزد خدا اسلام است. و اهل کتاب در آن راه مخالفت نپیمودند مگر هنگامی که به حقایق آن آگاه شدند. و این مخالفت را از راه شک و حسد به میان آوردند. و هرکس به آیات خدا کافر شود بترسد که رسیدگی خدا سریع خواهد بود»

به این ترتیب تکلیف معلوم است و خدا هیچ دینی دیگر را از آدمی قبول ندارد و باید همه به آئین اسلام بگروند. من اصل آیه را برای همین نوشتم تا به مغالطه‌گرانی که می‌گویند اینجا منظور الله از اسلام، معنای کلی است و دین تسلیم به خدا منظور نظر است و دیگر یکتاپرستان اهل کتاب را نیز شامل می‌شود، بگویم که خیر چنین نیست و منظور آیه، آئینی است که محمد ابن عبدالله در مکه و مدینه تبلیغ می‌کند. زیرا آیه در مدینه نوشته شده و روی سخن با اهل کتاب است و صراحت دارد به اینکه اهل کتاب چون به حقایق دین من آگاه شدند راه مخالفت در پیش گرفتند. منظور محمد دقیقاً اهل کتاب (یهودی و مسیحی) است و به آنان می‌فرماید: «دین شما مورد قبول خدا نیست و لغو است...» بنابراین اگر مسلمانان، پیروان دیگر آئین‌ها را، کلاً کافر می‌پندارند و مستحق مرگ میدانند، بی‌راه نمی‌روند و ادعایشان با این آیه تطابق دارد.

ضمناً فراموش نشود که اگر محمد تنها در عربستان میان چند صد هزار نفر نفوس آن زمان نجد و حجاز آئینی وضع و ابداع کرده بود که در همان قلمرو می‌ماند، حرفی نبود. اما اسلام به تمام مردم روی زمین امر می‌کند: «دین تان هر چه هست، باطل است و باید پیرو من باشید...»

ادامه دارد.

هر جنبش ملی باید ضد اسلامی هم باشد

اساسی» (قرآن) خود را دارد. البته کشوری هم وجود دارد بنام ترکیه که اکثریت مردمش خود را مسلمان میدانند و یک سیستم به اصطلاح «لائیک» برخوردارند؛ و همین کشور هم الگوی دمکراسی برای برخی از ایرانیان شده است. البته شاید احتیاج به یادآوری نباشد، کشوری که ارتش حافظ دمکراسی است، آن دمکراسی الگوی خوبی نمی‌تواند باشد. بهرحال تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود تنها یک سیستم لاییک نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای ما باشد؛ ما به عنوان ایرانی می‌باید یک بار و برای همیشه تکلیف خود را با آخوند و اسلام، که هر دو ماهیتی ضد ایرانی دارند روشن بکنیم.

چرا، آخوندهای مفت خور را... مانده از صفحه پیش
این رودخانه‌ی پُر باراسکناس، به دریای آزمند خانواده هاشان، همچنان روان باشد.

بهمین انگیزه، پسرش را در کارهای آستان قدس دخالت کامل داده است تا کارها را فرا بگیرد، و پس از او نیز فرزندان دیگر و فرزندان دیگر...

برای اینکه بدانید تراز درآمد این آخوند بی‌کاره، و مفت خور، که چون هشت پا به این دستگاه چسبیده، در سال، تا چه پایه است، سخن محمد خاتمی رییس به اصطلاح جمهور پیشین جمهوری آخوندی را به یاد می‌آوریم که در یکی از سخنرانی‌های خود گفت:
«درآمد آستان قدس رضوی، از کل درآمد بودجه‌ی کشور ایران بیشتر است!!»

ای برادر روستایی. ای پیشه ور ساده‌اندیش. ای بانوی کم دانش. ای هم میهن خرافاتی. اندکی، تنها اندکی بیندیش. پول زحمت کشیده‌ات را به جیب آخوندهای مفت خوری چون واعظ طبسی‌ها میریز. این گناه است که از گلوی زن و فرزند خود بزنی، و دکان مفت خوری آخوندها را رونق بخشی. آنها سالها است با این خرافه سازیها، بر سر پدران و مادران شما کلاه گذارده‌اند و می‌گذارند.

اگر به خداوند باور داری، بدان که «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است» و بدان که پیشوای هشتم شیعیان، تنها یک «آدم» بوده، مانند من و شما، و نه تنها پس از مرگ، که در دوران زندگی‌اش نیز، نقشی در دستگاه آفرینش نداشته است. چه رسد به اینکه بیاید، پس از بیش از هزار سال، بیمار تو را بهبود بخشد، و یا کار و پیشه تو را پُر خریدار کند.

هم میهنان فرهیخته و آگاه، شما که به نیرنگ بازیهای آخوند، و ترفندهای این گروه مفت خور آگاهید. این بر شما بایسته است که هم میهنان روستایی ساده دل، کم دانش و خرافاتی خود را آگاه کنید، و به آنها بگویید: هوشیار باشند، بیدار شوند، آگاه شوند، و پول خود را برای خانواده خود هزینه کنند، و بیش از این آخوندها را میلیاردو خود و خانواده خود را مستمندتر از اینکه هستند، نکنند.

به دنبال شکل گیری مجلس بعد از انقلاب مشروطیت در ایران، برخی از نمایندگان این پرسش را مطرح کردند که چرا کشورهای اسلامی، مقایسه با ملل اروپایی، این قدر عقب افتاده هستند. چند سالی قبل از اینکه این پرسش مطرح بشود «ارنست رنان» فرانسوی سعی کرده بود به این سؤال پاسخ بدهد. نوشته بود: «... تمام کسانی که از اوضاع دوران ما مختصری آگاهند شاهد عقب افتادگی کشورهای مسلمان و انحطاط دول اسلامی هستند که فرهنگ و آموزششان تنها متکی بر این مذهب است. همه کسانی که به آفریقا یا مشرق زمین سفر کرده‌اند از تنگ فکری مؤمنین واقعی حیرت کرده‌اند. گویی اعتقاد آنها چون حلقه‌ای پولادین به دور ذهنشان حصاری بسته است که نفوذ دانش را در آن غیر ممکن می‌سازد، و آموختن و پذیرفتن هر فکر نوینی را غیر مجاز می‌شمرد... از آنجا که مسلمان تصورش این است که ثروت و قدرت تنها مشیت الهی است و معرفت و قابلیت شخصی در آن نقشی ندارد، تعلیم و تربیت، علم آموزی و دیگر عناصر ذهن اروپایی را پست می‌شمرد. نفوذ دین اسلام در این زمینه چنان کارگر بوده است که مقاومت های ملی و نژادی را در خود تحلیل برده است. بربر، سودانی، چرکس، مالزیایی، مصری و نوبیایی دیگر بربر، سودانی، مصری نیستند. بلکه مسلمانند. از این قاعده تنها ایران مستثنی است، چون توانسته است در دنیای اسلام مقامی جدا احراز کند؛ چون تشیع را بیشتر پذیرفته است تا کمتر مسلمان باشد.

(ارنست رنان - مجله ایرانشناسی - ترجمه: رامین کامران)

امروز از هر زاویه‌ای که به ایران بنگریم (فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی) در می‌یابیم که به یک بن‌بست برخوردیم و عامل این بن‌بست همان اسلام است که سدی در برابر پیشرفت «اپوزیسیون» و وحدت ملی شده است. و این همان اسلامی است که راه یک مبارزه ملی را بسته است. بنظر می‌رسد که عده‌ای فراموش کرده‌اند که معنی راستین واژه «ملی»، «ناسیونالیسم» و یا «مردم‌گرایی» چیست. سرآسایی به قبله بیگانه و هویت خود را در میان بت‌های شکسته قبیله قریش جستن بسیار از «ملی‌گرایی» (مردم‌گرایی) ایرانی، به دور است. هر نوع جنبش ملی در ایران راهی ندارد بجز اینکه ضد اسلامی هم باشد. در همه پرسش سال ۱۳۵۷ بیش از نود درصد ایرانیان خواهان یک «جمهوری اسلامی» در ایران شدند، بدین روی که اکثریت ملت ایران خود را مسلمان میدانند و بر قوانین اسلامی ارج مینهند و خواستار اجرای این قوانین بودند؛ و امروز هم با وجود این همه فقر و نکبت و اختناق (اجزای جدا ناپذیر جهان اسلام) که اسلام برایشان به ارمغان آورده است برخی هنوز هم بر باورهای اسلامی و مسلمان بودن خود پافشاری می‌کنند.

در بسیاری نشریات اپوزیسیون واژه «لائیک» زیاد به چشم می‌خورد، و خواهان یک رژیم یا دولتی لائیک هستند؛ و در همان حال خود را مسلمان میدانند، بدون آنکه در نظر داشته باشند که اسلام «قانون

جمشید پشدادی

اسلام دین برابری و برادری!!

اوضاع زرتشتیان ایران پس از سلسله زندیه از بد بدتر گشت و به جز عده‌ای انگشت شمار، با سواد در بین آنها پیدا نمیشد. جزیه آنها را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود. بطوریکه شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و ستم و لعن مطالبه می‌نمودند طاقت نیآورده با خانواده خویش اسلام آوردند. از روزگار صفویان به بعد اوضاع زندگی زرتشتیان بیشتر رو به تنزل نهاد، زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجه مسلمانان بودند، غالباً از فرط بی‌نواپی با مزدوری و بنایی و مشقت امرار معاش می‌کردند، چنانکه فقیران مسلمان در برابر آنها توانگر به حساب می‌آمدند. بیشتر خشت‌هایی که بر سر بام‌ها به کار میرفت، بر پشت زنان حامله زرتشتی به بالا حمل می‌شد تا بدین طریق جنین آنها سقط گردد.

تا سال ۱۸۹۵ زرتشتیان حق استعمال چتر نداشتند و نمی‌توانستند عینک به چشم خود بگذارند، و نمی‌توانستند انگشتری داشته باشند، کمربندهاشان فقط از پارچه ضخیم می‌توانست باشد در خانه آنها یک لنگه باید باشد. فقط مسلمانها در دو لنگه داشتند.

زرتشتی‌ها اجازه نداشتند سوار اسب، خر و قاطر شوند، در روزهای بارانی می‌بایست مواظب باشند که به یک فرد مسلمان نزدیک نشوند و تماس بدنی برقرار نسازند که تا حد مرگ کتک می‌خوردند.

به هنگام خرید در بازار نبایستی به خوراکی‌ها یا میوه‌ها دست بزنند، آنها وقتی به دیدار یک مسلمان به خانه‌اش می‌رفتند مجبور بودند دستمال یا شال خود را زیر پای خود پهن کنند تا فرش از تماس بدن زرتشتی نجس نشود.

مجازات قصاص شامل کشتن یک زرتشتی نمی‌شد. در سال ۱۲۰۰ شمسی یک جوان شانزده ساله زرتشتی از یک سقاخانه آب نوشید و خشم مسلمانان را برانگیخت و زد و خورد شدیدی بین مسلمانان و زرتشتی‌ها در گرفت.

گونه‌های دختران زیبای زرتشتی را از ترس لوطی تفتی‌ها (اراذل اسلامی بخوانید) که با ابزارهای گشوده شبانه به خانه‌های زرتشتیان یورش می‌آوردند، با زردچوبه زرد می‌کردند که زیبایی صورت آنها دیده نشود و از دستبرد لات‌ها در امان بمانند.

مسلمان‌ها از مُرده زرتشتی‌ها هم دست برنمیداشتند. معمول بود زرتشتیان مُرده خود را بالای تپه‌ای و در جایی بنام دخمه می‌گذاشتند، و چون در پاره‌ای از مرگ‌ها بویژه اگر فوت شده جوان بود پدر و مادر توان آن را نداشتند که انگشتر یا گردن بند را از گردن نوجوان و همسر یا فرزند خود باز کنند و درآورند به همان شکل مُرده را با جواهرات به دخمه می‌بردند و از آنجا که دزدان از این ماجرا آگاه بودند، شب‌ها به دخمه می‌رفتند و زینت و زیور آلات را از دست و گردن مُرده در می‌آوردند.

زرتشتیان هرازگاه با آزار و سخت‌گیری مسلمانان روبرو می‌شدند، نان و میوه و گوشت به آن‌ها فروخته نمیشد، و آنها کم‌کم بر آن شدند که در کوی و برزن خود فروشگاهی باز کنند. سخت‌گیری بر زرتشتیان آن چنان بود که ناچار شده بودند در آب انبار دو شیر نصب کنند. تا از یک شیر مسلمانها و از شیر دیگر زرتشتی‌ها آب بگیرند. زرتشتیان حق نداشتند به گرمابه‌های همگانی بروند.

مادر بزرگ همسر نویسنده بنام مموپری عصازنان در کوچه میرفته چند جوان ماجراجوی مسلمان به او نزدیک شده عصای او را می‌گیرند و لاستیک دوچرخه‌ای را به گردن پیره زن بدبخت و بی‌پناه انداخته او را که در حال خفه شدن بوده روی زمین می‌کشند، پیره زن نیمه جان را به درمانگاه می‌رسانند، به کلاتری هم می‌روند ولی چون آزار دهندگان شناخته نشدند ماجرا خاتمه یافت ولی پیره زن یک ماه بستری بوده. از ماجراهای دردناک که بسیار و بسیار اتفاق می‌افتاد، دخترهای زرتشتی را می‌ربودند پس از دست اندازی به ناموس آنها آنها را به زور مسلمان می‌کردند زرتشتی‌ها داستانهای زیادی در این مورد دارند. باید گفت بیشتر مجتهدین زمان در این جنایت‌ها شرکت داشتند، چون مسلمان شدن زرتشتی‌ها باید بدست یک مجتهد انجام می‌گرفت.

دنیا از کُشتار یهودی‌ها به وسیله هیتلر با خبر است، چرا از کُشتار چند میلیون ایرانیان زرتشتی توسط تازیان و رفتار ستمگرانه و ناجوانمردانه آنها با خبر نباشد اذیت و آزار زرتشتی‌ها بدست مسلمانان ایران بخش کوچکی است از توحش آنها در برابر قتل‌هایی که از زرتشتیان می‌کردند و در این جا نامی از آن نبردم.

ضروری است که از هم میهنان زرتشتی، طی مراسم سالیانه‌ای هر ساله تا ابد از آنها دلجویی و پوزش خواهی گردد. اگر چه ستمی که بر آنها رفته برگشتنی نیست ولی آموزشی است به آیندگان که با انسانهای غیر هم فکر به نیکی رفتار کنند. ماجراهایی که بر سر کلیسیاها و مسیحی‌ها و در این اواخر بر بهائی‌ها رفته در برخی موارد کمتر از آنچه بر زرتشتیان گذشته نیست. چه ناجوانمردی دین اسلام را، دین برابری و برادری نامیده است؟

خداوند، «خرافات بچه‌گانه‌ای» است، و یهودیان برخلاف تصورشان به هیچ وجه قوم برتر نیستند، کتاب‌های مقدس هم مجموعه‌ای هستند از خرافات بدوی و بی‌نهایت بچه‌گانه. از نامه منتشر نشده آلبرت انیشتن یهودی زاده در سال ۱۹۵۲ به فیلسوف «اریک گوتمکیده» که در یک مزایده به فروش گذاشته‌اند.

ضمیمه نامه آقای شفا یادداشتی هم راجع به مطلب صفحه آخر شماره ۳۴ بیداری، با عنوان «درحاشیه تهیه این ویژه نامه» بود که بدلیل کمی جا در شماره ۳۶ درج خواهد شد.

کاظم ملک - فرانسه

«جدال من و استاد»

«مگر می‌شود اجنبیانی خونخوار به سرزمینت حمله برند، به مادران و خواهرانت تجاوز کنند و از جمجمه پدرانت قصر و ایوان بسازند و کثورت را با خاک یکسان کنند و پدران بزرگوار ما به سپاس همه‌ی این جنایت‌ها، فرزندان‌شان را به نام جانیان مهاجم نامگذاری کنند؟»

بله می‌شود! آن پدران بزرگوار! در همه روزهای تاریخ یکهزار و چهار صد ساله در میهن ما حضور داشته و دارند، تنها ظاهر و دک و پوزشان تغییر کرده است درست همچون میکرب‌ها و آمیب‌ها که عمر ظاهریشان بسیار کوتاه است ولی به واقع نامیرا می‌باشند.

انسان، پستاندار عامی و پریاخته، اگر بنیاد اندیشه‌اش و در نتیجه چگونگی جهان بینی‌اش همان باشد که از پدران و اجداد دور دست و نادیده به ارث برده چه تفاوت اساسی با یک آمیب دارد؟ به واقع هیچ، دستگاه گوارشی است که می‌بلعد و می‌دفعد! و محیط را به گند می‌کشد تا گورش را گم کند و مأموریت نجاست پردازی را به نسل بعدی بسپارد.

کسانی که زیر بنای فکریشان را باورهای عتیق شکل داده و مفتخرند به این که «در خانواده‌ای مذهبی به دنیاآمده‌اند» به همان جهان بینی مسلح‌اند که ریشه در غارنشینی و جهالت نسبت به طبیعت دارد. ممکنست برخی از اینها درس خوانده و دانشگاه دیده و دیپلمات و سفیر و پزشک و فیزیکدان و وکیل و وزیر از کار درآیند اما... در زمینه‌هایی که پیشرفت واقعی جوامع و اعتلای فرهنگی قرار می‌گیرد، وجود و حضورشان حکم میکرب و انگل را دارد. اساس که برآب باشد، خانه و قصر و ایوان جز سراب نخواهد بود. و اما تکلیف ما با خدا، بدون آوردن دلیل و دلایل خردمندانه از سوی باورمندانش، مبطل اعتبار آنانست، قدیم بودن مفاهیم، ابدأ نشانگر درستی و راستی آنها نیست.

قد قد قدای خروس در سحرگاهان بسیار دلنشین‌تر و پرمعناترست از خدا خدای مؤمنان و آخوند منحوس!

سال آخر دبیرستان را می‌گذرانم که یقه استاد بازنشسته معقول و منقول - دانشکده الهیات بعدی، را می‌گیرم، می‌پرسم نظرتان را راجع به خدا می‌خواهم بشنوم می‌گوید، هرچه که هست قطعاً سازنده‌ای دارد (همان منطق لقی صندلی را نجار می‌سازد، آفتابه را لحیم گر، پس دنیا را نیز آفریدگاری باید!)

می‌گویم: در اینصورت آفریدگار را نیز سازنده‌ای باید!

می‌گوید: خیر، خدا یعنی خودش آمده بوده! خود - آ

می‌گویم: انگلیسی زبانها می‌گویند «گاد» یعنی خودش نیامده بود!

می‌گوید: اگر خدا نبود، من و تو هم نبودیم

می‌گویم: مصالح بنای جهان، این خاک و آب و مواد سازنده کهکشانش را خدا از کجا فراهم کرد؟

می‌گوید: از هیچ! پیش‌تر هیچ چیز نبود، قادر متعال نخست جهان را آفرید و سپس انسان را خلق کرد و از روح خود در او دمید!

می‌گویم: پس ما هم که از روح خدا هستیم، می‌توانیم از هیچ، چیزی بسازیم؟

می‌گوید: فقط خداوند کریم می‌تواند از هیچ همه چیز خلق کند. انسان عقلش به اینها نمیرسد.

می‌گویم: پس عقل شما چطور به این مسایل میرسد.

«درحالی که عصبانی شده است و یاوه می‌بافد» می‌گوید: بدون شک در گیتی موجوداتی هوشمندتر از انسان ناقص‌العقل مانند جن‌ها وجود دارند که می‌فهمند خدا می‌تواند از هیچ همه چیز بیافریند ولی ما نمی‌توانیم از همه چیز سر در بیاوریم.

می‌گویم: شما از یک طرف می‌گویید خدا روح خودش را در انسان دمیده، از طرف دیگر انسان را ناقص‌العقل می‌دانید، آیا معنای حرفتان این نیست که خود خدا هم ناقص‌العقل است؟

استاد عصبانی می‌شود و خدا حافظی نکرده ترکم می‌کند.

آنچه تا به امروز ثابت شده بناهای عظیم ادیان و مذاهب همه پایه در آب دارند و چیزی نیستند جز سراب، سرابی که از انسان یک موجود بی مسئولیت می‌سازد تا پاسخگوی ستم‌ها، جنایات و وظایف خود نباشد.

پرفسور منوچهر جمالی

کافر کسی است که تخم حقیقت را در زمین دل‌ها

میکارد تا برویند.

مشرک کسی است که همه‌ی افکار و عقاید و ادیان را در

ساختن اجتماع، شریک می‌سازد.

ملحد کسی است که می‌گوید درخت حقیقت، تنها یک

شاخه ندارد.

مومن کسی است که برای «دروغی» که «حقیقت» میداند،

همه‌ی حقایق را نابود می‌سازد.

فرهنگ ایران، فرهنگ فراسوی کفر و دین است. به عبارت

دیگر فرهنگ ایران فراسوی مذاهب و ادیان و عقاید است.

ما بنا بر فرهنگ خود، حکومتی فراسوی کفر و دین و عقاید و

ایدئولوژی‌ها می‌خواهیم.

حکومت اسلامی چه از این نوع باشد، چه از نوع راستین

دیگرش، بر ضد فرهنگ ایران است و باید برود.

لیاقت دخترم، تنها مرگ بود

مخفیگاه به سر می برد. عبدالقادر به محض اینکه متوجه می شود زنش لایلا تصمیم به جدایی دارد او را مورد ضرب و شتم قرار می دهند و دستش را می شکنند. لایلا می گوید پس از جدایی به منزل یکی از بستگانم رفتم ولی آنها یعنی شوهر و پسرانم هر روز یک یادداشت پشت در خانه می گذاشتند و من را روسپی خطاب می کردند من هر شب به یاد چهره دخترم می افتم که چگونه زیر ضربات پدر و برادرانش کمک می طلبید.

شاهد دیگر از راه رسید

چند شماره پیش، از خرافه پرستی آقای علی دایی سرمربی تیم (غیر ملی) فوتبال ایران نوشته بودیم، تلفنی مورد اعتراض یکی از جوانان فوتبال دوست که از رادیو تلویزیون ها تفسیر فوتبال می کند و مسابقات فوتبال را رپرتاژ و پخش می کند قرار گرفتیم که نخیر علی دایی ورزشکار جهانی و روشنفکر است و خبری که شما در باره باورهای او نسبت به جادو جنبل نوشته اید نمی تواند درست باشد، با وجودی که منبع خبر و صحت آن را به ایشان گفتم ولی بنظر نمی رسید که ایشان سخن ما را پذیرفته باشد، اتفاقاً همین هفته یکی از نشریه های معتبر بیرون از کشور عکس آقای دایی را انداخته و داستان دیگری از خرافاتی بودن مربی جوان ایران خبر میدهد. این روزنامه پس از تعریف های زیادی از علی دایی می نویسد، در ایام نوروز علی دایی گفتگویی با روزنامه «ایران» که توسط خبرگزاری جمهوری اسلامی در تهران منتشر می شود انجام داد و بار دیگر ادعا کرد که یک نفر با استفاده از «جادوگری» تیم «سایپا» را «طلسم» کرده بود که این تیم در چند مسابقه شکست خورده است.

علی دایی به روزنامه «ایران» می گوید، یک روز تلفن همراهم را روشن کردم و دیدم پیامی رسیده است. دیدم نوشته «من پسر یک رمال و دعانویس هستم، و پدر من مأمور شده تا تیم شما را طلسم کند» من خودم به خیلی چیزها اعتقاد دارم ولی قرآن برای ما سند است و در همین قرآن آمده که از سحر و باطل بترسید دایی ادامه میدهد، برای باطل کردن سحر و جادو رفتم قم نزد آیت الله العظمی فومنی پس از ۳۰ ثانیه که روی آیت الله نشستم و ایشان اصلاً مرا نمی شناخت، سرشان را بلند کردند چند توصیه کردند و بعد پشت سر ایشان نماز خواندم، هر زمان به یاد آن نماز می افتم مو به تنم راست می شود. علی دایی به خبرنگار روزنامه «ایران» می گوید، هنگام مسابقات تیمی که او رهبری آن را به عهده دارد روی نیمکت کنار زمین «صلوات می فرستیم».

عبدالقادر تنها یک پشیمانی دارد: ایکاش دخترم را در زمان تولد گشته بودم «اگر می دانستم که او در نوجوانی تبدیل به چه موجودی می شود، در همان لحظه تولد او را می گشتم».

راند عبدالقادر دختر ۱۷ ساله در ماه مارس به دلیل علاقه اش به یک سرباز انگلیسی مستقر در بصره توسط پدرش به قتل رسید. عبدالقادر ۴۶ ساله و کارمند دولت، پس از قتل دخترش به مدت ۲ ساعت دستگیر و سپس آزاد شد. او که دختر خود را ابتدا مورد ضرب و شتم قرار داده و سپس خفه کرده است می گوید که پلیس های بازداشتگاه نیز به او برای قتل دخترش تبریک گفته اند «آنها مرد هستند و معنای ناموس را می فهمند».

راند که در دانشگاه بصره زبان انگلیسی می خواند، زمانی که به عنوان داوطلب به آوارگان کمک می کرد با پل سرباز انگلیسی ۲۲ ساله آشنا می شود. به گفته زینب دوست نزدیک راند، ارتباط آن دو تنها به مکالمات پراکنده محدود بوده است اما راند جوان و تاثیر پذیر واله پل می شود و عشق خود به پل را با زینب در میان می گذارد. این اولین و آخرین عشق جوانی راند بود و زمانی که پدرش متوجه می شود که شخصی راند را در خیابان در حال حرف زدن با پل دیده است راند را به قتل می رساند. مادر وحشت زده راند زمانی که متوجه می شود عبدالقادر با پای خود در حال خفه کردن راند است دو پسرش حسن ۲۲ ساله و حیدر ۲۱ ساله را برای نجات راند می طلبد ولی حسن و حیدر به جای نجات راند با پدر خود در خفه کردن خواهرشان همراه می شوند و پس از به قتل رساندن او، جسد تکه تکه شده اش را در یک گودال پرتاب می کنند.

عبدالقادر می گوید «مرگ کمترین مجازات او بود. من به هیچ عنوان پشیمان نیستم. تمامی دوستانم که آنها هم مثل من پدر هستند از من حمایت می کنند. آنها می دانند کاری که راند انجام داد برای هیچ مسلمان شرافتمندی قابل پذیرش نیست. من دختر ندارم و ترجیح می دهم که بگویم هیچ وقت هم دختر نداشته ام. آن دختر باعث تحقیر من در برابر خانواده و دوستانم شد. او با صحبت کردن با یک سرباز اجنبی مهمترین ارزش یک زن را از بین برد. مردم کشور های غربی شاید از این واقعه تعجب کنند اما دختران ما مثل دختران آنها نیستند که بتوانند با هرکس که می خواهند رابطه داشته باشند».

عبدالقادر معتقد است که پلیس او را آزاد کرد چون همه می دانند که عدم ارتکاب قتل ناموسی در برخی موارد امکان ناپذیر است. او می گوید: «افسران پلیس در تمام لحظات در کنار من بودند و به خاطر کاری که کرده بودم به من تبریک می گفتند». او همچنین اضافه می کند که «آن دختر، ژن های خرابش را از مادرش به ارث برده بود». مادر راند ۴۱ ساله، به محض قتل دخترش توسط همسرش از او جدا می شود ولی هنوز به دلیل ترس از گشته شدن توسط خانواده همسر سابقش در

«نامه‌ای از ایران برای همه‌ی مسلمانان بیرون از ایران»

می‌کشد! مگر داغ می‌گذارد و یا زخم می‌زند با تیغ بر تن‌اش...؟! حالا دیگر خودشان هم می‌دانند؛ هیچ جایگاهی نزد مردم ندارند و تنها قدرت شان، قدرتی که سرچشمه‌اش زور سرنیزه و شلاق و داغ درفش است، شده عامل و سبب بقای شان، و نه قدرتی که انتخاب و خواست مردمان به آنها بخشیده.

ناگهان گوش راستم سوت کشید پشت بندش کشیده‌ی دیگر در گوش دیگر خواباند و مشتی هم در ادامه... چند باری که پای‌ات به این گونه جاها باز شده باشد، باید بدانی همیشه این ضربات را هنگامی دریافت می‌کنی که هیچ انتظارش را نداری.

گفت: «می‌خندی مادر جنده!!» در صدای‌اش تحقیر و تمسخر موج می‌زد؛ «پوست کلفت شده‌یید!! نازتان کرده‌اند و فکر کرده‌یید خانه‌ی خاله است!!» منظورش بازجویی‌های پیشین، در بازداشت‌های پیش بود مگر دژخیمان پیشین چه می‌توانسته‌اند بکنند که نکرده بودند؟ بی‌اغراق بارها تا دم مرگ برده بودم - اصلاً هر بار پای‌ات به این جاها باز شود تا دم مرگ می‌روی. نمی‌توانی هم بگویی چند باری که بیایی دیگر ترس‌ات می‌ریزد و به قول بزرگوار پوست‌ات کلفت می‌شود. کم‌تر می‌شود هراس‌ات، اما از میان نمی‌رود.

دهانش‌اش را آورد بیخ گوش‌ام و با لحنی که انگار دارد با یکی از دوستان صمیمی و یکدل‌اش سخن می‌گوید بیش از هفت هشت تا فحش ناموسی طولانی در گوش‌ام زمزمه کرد. دمی بغض در گلویم پیچید و... نزدیک بود گریه‌ام بگیرد. چهره‌ی پیرزن مادرم، آمد جلو چشم که این همه فحش به او داده میشد و زن زجر دیده معصوم، سخت است؛ خیلی سخت است که به آنانی که عاشقانه دوست شان داری چنین توهین کنند و نتوانی کلامی بگویی.

موهایم را گرفت و محکم به بالا کشید؛ «یه چیزی بگو!! جواب‌ام رو بده بی غیرت! دست و پات بسته ست، دهن‌ت که بازه بی ناموس!!» با خود عهد کرده بودم هیچ‌نگویم در این مواقع بهترین کار سکوت است سکوت مطلق

آرام گفت: «فهمیدی مادر جنده؛ گورت را از این مملکت گم می‌کنی و می‌روی!»، در دل گفتم خودتان همه‌ی مدارک‌ام را گرفته‌یید یک سال پیش... انگار که شنیده باشد گفت: «هیچ هم که نداری؛ باید قاچاقی بروی اونوقت موقع فرار یکی از پشت، تق تق مثل سگ به درک واصل میشی انشاءالله!»

همه می‌دانیم که اوضاع خوبی ندارند و تلاش می‌کنند دستکم مخالفان داخلی را خاموش کنند و چه بهتر آنکه اصلاً مخالفی در مملکت نماند. تلاش شان این است تا با شدیدتر کردن فشار و سختگیری بیش از پیش معترضان و مخالفان را وادار به سکوت کنند، یا کاری کنند تا از کشور بروند. مسئله‌ی هسته‌ی پوشش خوبی برای جنایات شان شده است حالا دیگر لازم نیست با نظام درافتی تا به زندان بیفتی با هر کدام از نور چشمی‌ها که مشکلی پیدا کنی با نظام در افتاده‌ی که آنها خود

این نامه را برای آگاهی و اقدام لازم نامبردگان زیر که تعدادی از تلاشگران و پشتیبانان اسلامی در کالیفرنیا جنوبی هستند و برای آگاهی همه‌ی مسلمانانی که در بیرون از کشور با جد و جهد فراوان به پیشبرد نام اسلام می‌کوشند، درج می‌کنیم، امید است که نویسنده این نامه پاسخی کارساز از این خانم‌ها و آقایان دریافت کند.

نامه درج می‌گردد برای خانم‌ها و آقایان - مهندس عبدالعلی بازرگان - دکتر فریدون صحافی - دکتر محمد صادق نمازیخواه بنیادگذار مسجد ایمان - دکتر سید مهدی خراسانی - دکتر خسرو میراحمدی - دکتر مصطفی تبسمی - دکتر مهناز اویدی - قدسی فرید - دکتر هوشنگ دادگستر - مرکز اسلامی ابن سینا - مهندس آغاسی - مهندس حمید انتظام - تلویزیون سلام - نادر رفیعی تلویزیون دار - مرکز اسلامی رسالت - محمد رضا طلایی - سید احمد شیرازی - همه‌ی جوانانی که به اصرار این و آن و پدران و مادران، پایشان را به مراکز اسلامی کشانده‌اند - همه خانم‌هایی که در منازل خود روضه خوانی و سفره اندازی راه انداخته‌اند و یا جزو مشتریان اینگونه مراکز هستند و هر کسی که باورمند به اسلام است و همه‌ی مراکز اسلامی بیرون از کشور.

نامه به همدینان عزیز در بیرون از کشور:

یک ماه پیش تعدادی از روزنامه نگاران فعال سیاسی را که من هم جزو آنها بودم دستگیر کردند، من یک روزنامه نگار معتقد، متعهد مسلمان هستم، چون یک غیر مسلمان یا بی‌دین جرات کارکردن در یک کشور اسلامی را ندارد.

این چهارمین باری بود که من مسلمان را دستگیر می‌کردند، چرا که بخاطر اسلام و بخاطر مردم مسلمان انتقادهای کوچکی از دولت کرده بودم. مدت بازداشت من فقط سه روز بود، کمتر از دیگران.

پس از دستگیری چشمان مرا بستند که ندانم به کجا می‌رویم - پس از ساعتی چرخیدن در شهر مرا به ساختمانی و درون اطاقی که سکوت بود انداختند. حس می‌کنم در اطاقی که من هستم یک نفر شاید هم دو نفر این طرف و آن طرف راه می‌روند. چندین ساعت است برادران مسلمان مرا گرسنه و تشنه سرپا نگهداشته‌اند، نمیدانم این بار می‌خواهند چه بلائی سرم بیاورند. پس از دقایقی ناگهان کسی لب به سخن می‌گشاید. و می‌گوید: «اگر از این شیوه‌ی حکومت خوشت نمی‌آید، خوب نمان؛ برو... برو به آن کشوری که فساد و فحشا آزاد است و مفسدانی مثل تو را با آغوش باز می‌پذیرند و جای‌تان آنجاست...»، اینجا کشور امام زمان است، اینجا حکومت اسلام است، اینجا حکومت عدل علی است. چهره‌اش را نمی‌دیدم تاکید می‌کرد بروم از ایران؛ «گورت را گم کن و برو» دل‌ام می‌خواست بگویم، اجازه‌ی رفتن را هم که نداریم. خودتان از ما سلب‌اش کرده‌اید.

مگر حکومت بر حق مشروع محبوب منتخب، این می‌کند با شهروندان‌اش؟! مگر چنگ می‌کند در سوراخ‌های دماغ‌اش و بالا

ارکان این نظام جور و فسادند. نور چشمی خود می‌تواند راسا اقدام کند تا آن بلایی را که می‌خواهد سرت بیاورد. دستگیری‌ها هم که بی‌سر و صدا انجام می‌شود و دست خانواده و دوستان هم به هیچ جا بند نیست.

گفت: «دهنت رو باز می‌کنی یا بازش کنم برات؟!» و من نمی‌خواستم دهان‌ام را باز کنم اما ناخودآگاه گفتم: «فهمیدم»

نگذاشت تا همان یک واژه هم کاملاً از دهان‌ام خارج شود؛ دو نفری به جان‌ام افتادند. نمی‌دانم نفر دوم از کجا ناگهان بر سرم آوار شد. دست او هم چون آن یکی سنگین بود؛ خیلی سنگین...

اگر درد در وجودم نمی‌پیچید گمان‌ام می‌شد مُرده‌ام. تُند به یادم آمد که داشتم کتک می‌خوردم و به حتم از هوش رفته بودم... در میان آن همه درد شصت پای چپ‌ام را خوب احساس می‌کردم. گمان کردم دوباره ناخن‌اش را کشیده‌اند، اما به یادم نمی‌آمد این کار را کرده باشند مگر اینکه در بیهوشی‌ام، که این هم احمقانه بود؛ آنها شکنجه می‌دهند که درد را حس کنی و رنج بکشی - بیهوش که باشی فایده‌ی ندارد. پاهام چنان درد می‌کردند و بدن‌ام چنان کوفته بود که نمی‌توانستم پای‌ام را جمع کنم و دست به شصت‌ام بکشم سینه‌ام می‌سوخت؛ عرق کرده بودم و شوری عرق تاول‌های سینه‌ام را که با آتش سیگار سوخته بودند می‌سوزاند. خواستم بلند شوم. گردن‌ام، کمرم، همه جای تن‌ام تیر می‌کشید. کشان کشان مرا به سلولی بردند سلول به درازای دو متر و عرض پنجاه، یا شصت سانتیمتر. بلندیش هم در حدی بود که وقتی می‌نشستی سرت یک وجب با سقف‌اش فاصله داشت. در کل نسبت به بسیاری از سلول‌ها، که در بارهای پیش در آنها حبس‌ام کرده بودند، راحت تر بود. دستکم در دیواره‌اش میخ و تیغ کار نگذاشته بودند و تنگ‌تر نمی‌شد. ساعتی نمی‌کشد از سلول که در حقیقت قفسی بیش نیست بیرونم می‌کشند، ضربه‌ی به فرق سرم می‌خورد و گیج می‌شوم، خیلی وحشتناک است که با چشم بسته کتک بخوری، چشمانت که باز است می‌بینی ضربه از کدام سو می‌آید و کمی آمادگی پیدا می‌کنی، اما گاهی که نمی‌بینی، ضربات غافلگیرت می‌کنند و دژخیمان هم این را به خوبی میدانند، مدام دورت می‌چرخند و هر ضربه‌ی مشت و لگدی را از سویی حوالات می‌کنند.

آن ضربه پیش درآمدی بود برای آنچه انتظارم را می‌کشید، ناگهان چنان به جانم افتادند که حتم کردم می‌کشندم، دیگر نای نفس کشیدن هم نداشتم، هر نفسی، هر دم و بازدمی پُردرد شده است، آن گونه که آرزو می‌کردم نفس‌ام ببرد. هیچ نمی‌گفتند، فقط میزدند، وحشیانه می‌زدند، کاملاً انگار کردم همه‌ی تنم آتش گرفته است، سینه‌ام را دوباره سوزاندند و برکمرم به یادگار نوشتند، خائن. هنگام نوشتن واژه خائن را به زبان آوردند.

این نامه را با دردهای تمام نشدنی، زخم‌های خوب نشدنی و دست‌های لت و پار و لرزان به شما که از این خراب شده و زندان بزرگ بیرون زده‌اید و نجات پیدا کرده‌اید می‌نویسم، آیا شما در بیرون از این زندان برای آزادی هزارها مانند من که ۳۰ سال است هر شب و هر روز شکنجه می‌شوند کاری می‌کنید؟ بی‌تفاوتی شما همکاری با شکنجه‌گران نیست؟ اگر شما بجای من و من بجای شما بودم از من چه

می‌خواستید، به من چه می‌گفتید که فقط به فکر زندگی خود بودم، چه نامی به من میدادید، کجاست عدالتی که یقه تک‌تک شما را بگیرد، با غیر مسلمانها کاری ندارم، شما مسلمانها برای آزادی هم دینان خود و جوانان معصوم چه می‌کنید که در آتش قدرت حکومت ملایان می‌سوزند. آیا خدایی هست تا از شما باز خواست کند که در ساحل امن هیچ قدمی برای نجات ما برنمیدارید. شما مسلمانان باید در صف اول مبارزه بر علیه رژیم فریبکار اسلامی که از روز نخست همه چیز را دروغ گفت و آبروی اسلام را برد می‌ایستادید. سکوت مرگبار شما همکاری با رژیم نیست؟

چند هزار جوان دیگر باید شکنجه شوند، ناقص شوند، دیوانه شوند، معتاد شوند، فراری شوند، به فحشا و دزدی کشیده شوند، از درس و زندگی و شور جوانی بیفتند و عاطل و باطل گردند. و شما در کشورهای آزاد بجای اینکه به داد من مسلمان برسید صدها مسجد و بنیاد و مرکز اسلامی راه انداخته و بی‌خیال ملت سرتان را گرم کارهای خود کرده‌اید و کوچکترین عکس‌العمل در برابر ظالمان حاکم شده در ایران آن هم بنام اسلام، از خود نشان نمیدهید، به شما چه نامی می‌توان داد؟ مسلمان، این است اخلاق و رفتار مسلمانی، آیا شما میدانید گناه خونهای بیگناهان بسیاری را برگردن دارید و آنجا راست راست راه می‌روید و فقط به فکر کسب و کار خودتان هستید شما ها که باور به روز معاد و قیامت دارید. من یقه تک‌تک شما را در سر پل سراط خواهم گرفت و به نمایندگی یک میلیون معلول جنگی و صدها هزار گشته شدگان در جنگ و هزارها هزار آبرومند به نان شب محتاج در قیامت قیامت به پای میز محاکمه عدل الهی خواهم کشانیدتان فعلاً خوش باشید و دنبال زندگی این دنیایی - آتش جهنم پاسخی خواهد بود در برابر همه‌ی بی‌تفاوتی‌های شما در قبال یک ملت ستمدیده‌ای از کافران بدتر. ای از دشمنان ملت ایران بی‌خیال تر. ای... ننگ و شرم‌تان باد که نفرین میلیونها ایرانی بدبخت شده‌ی به‌نان شب محتاج برتک‌تک شما و فرزندانتان که رو به آسمان است. کشور را بهم ریختید و فرار کردید، خدا عذابتان را در قیامت زیاد کند. فعلاً که از نام اسلام نان می‌خورید و بهترین زندگی‌ها را دارید.

خطر اصلی مذهب هنگامی آغاز می‌شود که مورد احترام

مردم قرار بگیرد. - جانی دیونی

هیچ عمل نیکی نزد خداوند بهتر و ثوابش زیادتر از دادن پول

به امام نیست. - امام جعفر صادق

افراد عامی مذهب را واقعی، خردمندان آن را خرافاتی و

فرمانروایان آن را مفید میدانند. - سنکا

هرکسی با آلاتی مانند تخت نرد بازی کند مانند آنست که از

آلت تناسلی یک زن حرام تغذیه کرده باشد!

حاج شیخ عباس قمی در جلد دوم سفینه البحار ص ۵۸۳ و

۲۶۱ شیعه‌گری دکتر انصاری

نامه‌های رسیده

بهایی‌ها هم مانند سایر ادیان ترسی نداریم دین آنها را هم مانند سایر ادیان باعث اختلاف و جدایی بین انسانها میدانیم و بهمین دلیل است که آنها ما را اصلاً دوست ندارند.

* به هم میهنانم پیشنهاد می‌کنم، بجای سوگند خوردن به امام و پیامبر و خدا و مانند آنها، به فردوسی سوگند بخورند، به بابک خرم‌دین سوگند بخورند، به خون سیاوش سوگند بخورند، به آرش کمانگیر سوگند بخورند و از همه بالاتر به ایران سوگند بخورند که چنین سوگندی دلنشین‌تر، با اِبهت‌تر و حتماً از سر راستگویی سد در سد خواهد بود، این سوگندها در کار ایران دوستی، آموزش به فرزندان و راستگویی و خوبی‌های بسیار دیگر، بسیار مؤثر خواهد افتاد، سوگند به فردوسی که من همواره این گونه سوگند خواهم خورد، شما چطور؟

صادق کردستانی

به حیدرآباد شهر اسلامی پاکستان رفتیم، حقیقتاً اسلامی بود، چون به چشم خود دیدم، مردم در جوی آب می‌شاشیدند. صادق هدایت

براستی ما از دست پست آمریکا و بی‌نظمی‌هایش خسته شده‌ایم - هر بار که نشریه را بدست پست می‌سپاریم، دستکم بین ۵ تا ۱۰ نفر نشریه بدستشان نمیرسد و برگشت هم نمی‌شود که بدانیم چه کسی نگرفته است. از آن بدتر، دیر رسیدن نشریه بدست خوانندگان است.

بعضی‌ها نشریه را در یک شهر و یک محله با فاصله ۲۰ روز یا بیشتر از همدیگر می‌گیرند! شکایت و نامه نگاری هم فایده نداشته است. اگر همه‌ی دریافت‌کنندگان بیداری در هزینه‌های پستی بما یاری میدادند. منت آن چند سنت از رانتر (بهای مطبوعاتی) را از اداره پست نمی‌کشیدیم و از سرویس معمولی اداره پست که هر نامه ظرف سه یا چهار روز میرسد سود می‌بردیم. افسوس که بیش از پنج درصد از خوانندگان بیداری بما یاری نمیدهند و بقیه به خستگی و دل‌سردی ما می‌افزایند.

بابک خرم‌دین دشمن مسلمانان و اسلام بود - حق هیچ مسلمانی نیست که بنام او خود را مبارز بنامد و با تظاهرات از نام بابک برای خود نان و آبی و یا نامی بسازد.

* دوستان گرامی به شما شادباش می‌گویم اینک صدای پای بیداری را در همه‌جا می‌توان شنید، پای بیداری به یک یک رسانه‌ها در حال رسیدن است. حتی به مجله پیام آشنا هم رسید که نویسندگان ملی و ایران دوست را کنار گذارده و فقط به هویت داران اسلامی رخصت نوشتن میدهد. به روی جلد شماره ۲۳۰ این ماهنامه نگاهی بیندازید. امیدواریم بیداری به تمام صفحات این نشریه و قلم نویسندگان آن برسد و بنشیند.

* من فکر می‌کنم این آقای بختیار نژاد که قرآن را به فارسی ترجمه کرده و مجانی آن را همه‌جا پخش نمود، یک فرد ملی است و با این کار می‌خواست آبروی قرآن را ببرد، مگر می‌شود کسی چنین هزینه بزرگی را به گردن بگیرد و توقعی هم نداشته باشد. روی جلد قرآن‌های ایشان نگاه بیندازید، نکته جالبی دارد. همانطور که میدانید هیچ قرآنی وجود ندارد در روی جلد، آن را قرآن مجید یا قرآن کریم ننویسند، در حالی که قرآن آقای بختیاری نژاد فقط به نام خشک و خالی قرآن بیرون داده است - و باز هم میدانیم در طول ۱۴۰۰ سال مسلمانان سعی می‌کردند قرآن به زبان عربی خوانده و حفظ شود، و تمایلی نداشتند که قرآن به چنین صورتی به زبان فارسی درآید. چون با فارسی خواندن قرآن هزاران ایراد می‌توان از آن گرفت، چگونه می‌شود یک مسلمان که انسان ثروتمندی هم نیست هرچه دارد هزینه ترجمه و انتشار تعداد زیادی قرآن کند و جلوی فروشگاه‌ها سدها سد آن را روی زمین بریزد که مردم آنرا بردارند. برای من شکی نیست که این مرد بخاطر روشنگری دست به چنین کاری زد. نه برای تبلیغ دین اسلام و بخوبی حرمت قرآن و اسلام را از میان برد. مسعود - ص

* چرا از بهائیت نمی‌نویسید، از آنها می‌ترسید، یا اینکه هزینه زندگی شما را می‌پردازند. مینا واحدی

«نخیر خانم واحدی، هیچ کدام از حدس‌های شما درست نیست. بهائیت خود زاینده ستم اسلام است اگر اسلام یک دین با عدل و رفتار انسانی بود هرگز ایرانی‌ها گرد این دین و آن دین نمی‌رفتند، کسی بهایی، مسیحی و بیدین نمیشد. از جهت پرداختن هزینه زندگی ما، بهایی‌ها کمترین و در حد «هیچ» از کمک دهندگان به بیداری هستند، آنها به بهانه دوری جستن از سیاست خود را از هر مسئولیت ملی کنار کشیده‌اند»

بزرگترین یاری دهندگان به بیداری مسلمان‌ها و مسلمان زاده‌ها هستند که بیشتر از حقوق‌های ناچیز دولتی خود به ما کمک می‌کنند. هر وقت که بیداری دیر بدستتان میرسد دلیلش نداشتن پول چاپ آنست که این ماه چنین شد و با اضافه کردن یک صفحه (موقتی) به شماره ویژه ۳۴ و بالا رفتن هزینه پست حسابی عقب مانده‌ایم. نخیر خانم واحدی از

سخنی با مادران مسلمان

مادران مسلمان در هنگام شوهر دادن دختران خود یک جلد هم قرآن در سفره عقد و جلوی چشمان داماد می‌گذارند. خواهش می‌کنم مادران مسلمان به فتوکپی آیه‌ای از قرآن با ترجمه آقای الهی قمش‌ای در زیرنگاهی بیندازند تا بدانند با گذاردن قرآن در سفره عقد، داماد خود را مجاز به چه کاری می‌کنند و چه اجازه و سندی به دست داماد می‌دهند.

حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتُ خَافُونَ

باشند
و آنچه را که خدا به حفظ آن امر کرده نگه دارند
زنانی که از مخالفت زن زنانی آنها و ...
نشوزهنن فعظوهنن و آهجر و ههنن فی المضا جمع و اضرب ههنن
بهنانکه
با بخش آنها را بپذیرد
و از خواجگان دوری جوید
در صورت زنانی
آنها را بزود بفرستد

جالب است در حاشیه همین صفحه‌ی قرآن آقای قمش‌ای شان نزول آیه را هم چنین نوشته است: «این آیه هنگامی نازل شد که زنی یکی از صحابه پیامبر که از شوهرش سیلی خورده بود برای گرفتن انتقام و قصاص نزد پیامبر آمده ولی محمد بجای رفع ستم از زن با آوردن این آیه از سوی خدا کتک زدن مرد را قانونی می‌کند! سکوت زنان فهمیده ایران (نه دانشگاه رفته های هويت از دست داده) در برابر قرآن و اسلام، آن هم در عصر روشنگری و قرن بیست و یکم که فرزندان همین زنان آسمانها را فتح کرده‌اند، باور کردنی نیست. زنان ایران، حتی یک سازمان ضد خرافات و ضد یاوه های اسلام در باره زنان براه نینداخته‌اند، و تا دلمان بخواد، سازمانهای ریز و درشت بظاهر کمک به این، کمک به آن تشکیل شده که در باطن همه اسلامی و بال پرواز جمهوری ضد زن و ضد بشری اسلامی ایران هستند.»

ایرانخواهان که با اراده آنها این شماره به زیر چاپ رفت.

دریافتی ها تا تاریخ دوم ژانویه ۲۰۰۸ می باشد.

آقای ک - ر	ون نایز	۱۰۰ دلار	تیمسار - الف	سن دیاگو	۵۰ دلار
آقای ب - ش	شرمن اوکس	۲۰۰ دلار	خانم ذ	یوستون	۵۰ دلار
آقای ر - ر	رسیدا	۵۰ دلار	آقای الف - ز	کونوگا پارک	۳۰ دلار
آقای ج - س	کاماریلو	۱۰ دلار	خانم ن - خ	کانادا	۵۰ دلار
آقای ص	وست هیل	۲۰ دلار	آقا ه	سان دیاگو	۲۰۰ دلار
خانم ش - م	تکزاس	۵۰ دلار	آقای ف - الف	لاهابرا	۳۰ دلار
آقای س - م	ایندیانا	۱۰۰ دلار	آقای الف - ز	کانادا	۳۰ دلار
دکتر الف - ج	بورلی هیلز	۲۰۰ دلار	آقای مارکار	-	۳۰ دلار
آقای ه - الف	ایلی نویز	۳۵ دلار	آقای انوشیروان	فلوریدا	۵۰ دلار
آقای پ - ع	لاگونانگل	۶۰ دلار	آقای عمر - ت	افغانستان	۱۵۰ دلار
آقای ف - د	سانی ویل	۵۰ دلار	دکتر م	لاهابرا	۱۰۰ دلار
دکتر م - پ	لاهویا	۱۰۰ دلار	آقای ط	لاهابرا	۴۰ دلار
آقای ج - ا	سان رافائل	۲۰ دلار	دکتر م	سان کلمته	۶۰ دلار
آقای ف -	کلرادو	۵۰ دلار	دکتر ح - ی	تکزاس	۵۰ دلار
آقای م - س	روچستر	۵۰ دلار	آقای ع - پ	کانادا	۱۰۰ دلار
آقای الف - پ	لاگونا هیلز	۵۰ دلار	آقای ع - گ	تکزاس	۲۰ دلار
آقای سهراب	میشن ویه هو	۵۰ دلار	آقای الف - پ	تارزانا	۱۰۰ دلار
خانم ک - ص	آریزونا	۱۰ دلار			
تیمسار - ب	سن دیاگو	۵۰ دلار			

در وست وود لس آنجلس، اگر بیداری گیرتان نیامد،

سری به کلبه کتاب ۱۵۱۸ وست وود بزنید.

۶۱۵۱ - ۴۴۶ (۳۱۰)

Thinking points for Iranian youth
IMAGINE

Imagine there's no heaven - It's easy if you try
 No one below us - Above us only sky
 Imagine all the people - Living for today....

Imagine there's no countries - It isn't hard to do
 Nothing to hurt or die for - And no prejudice too
 Imagine all the people - Living life in peace...

You may say I'm a dreamer - But I'm not the only one
 I hope someday you'll join us - And the world will be as one

Imagine no possessions - I wonder if you can
 No need for greed or hunger - A brotherhood of man
 Imagine all the people - Sharing all the world...

You may say I'm a dreamer - But I'm not the only one
 I hope someday you'll join us - And the world will live as one

John Lennon

هرگز بین مدرنیته و سنت، سکولاریسم و ولایت اوباش فقیه،
 دانش و خرافات، دانشگاه و حوزه، ملت و امت، ارتش و سپاه،
 پیوند نبوده و نخواهد بود.

پرفسور منوچهر جمالی فیلسوف یگانه و بزرگ ایرانی

بیداری

نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

«زن در دام ادیان ابراهیمی»

آخرین کتاب آموزنده آقای دکتر مسعود انصاری به نام «زن در دام ادیان ابراهیمی» از چاپ بیرون آمد. خواندن این کتاب ارزنده را به همه ی ایرانیان بویژه بانوان ایرانی کلیمی - مسیحی و مسلمان که بدانند ادیان چه بر سر آنها آورده است پیشنهاد می کنیم.
 برای تهیه کتاب به فکس 659-9580 (202) و آسان تر از آن با آقای فاضلی 581-7545 (818) تماس بگیرید تا فوراً کتاب برایتان فرستاده شود.

شماره ۱ تا ۲۰ بیداری را بصورت کتاب درآورده ایم، این «خردنامه» را هر ایرانی باید در منزل خود و زیر پای شاهنامه فردوسی داشته باشد.

تلفن و فکس بیداری 320-0013 (858)

شماره حساب بانکی در بانک واشنگتن میوچوال شعبه
 شهر U.T.C سن دیامو 309194-5003 می باشد

www.bidari.org

U.S.A
 San Diego CA 92192
 P.O. BOX 22777
BIDARI
 بیداری

Presorted standard
 US Postage
 Paid
 San Diego, CA
 Permit # 2686